



افروز فروزند

گفت‌وگو با افروز فروزند و نگار عابدی کارگردان و بازیگر «مافیا»

روایت خیانت‌هایی که عادی شده‌اند



عباس غفاری

همه ما رازهایی داریم، رازهایی برای گفتن؛ رازهایی که بر روحمان سنگینی می‌کنند. ما تا کجا و تا چه زمانی می‌توانیم این رازها را با خود حمل کنیم؟ پنهان کنیم؟ تا کجا می‌توانیم به خودفریبی و دیگرفریبی ادامه دهیم؟ نمایش «مافیا» از همین رازهای مگو می‌گوید. به بهانه اجرای «مافیا» در سالن خصوصی باران، با افروز فروزند، نمایش‌نامه‌نویس و کارگردان «مافیا» و نگار عابدی بازیگر این نمایش، به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

خانم فروزند، همان‌طور که می‌دانید در اواخر دهه ۷۰ براساس یک سری تحولات اجتماعی در ایران، نسل جوانی وارد هنر نمایش شد که انگار می‌خواست به شکلی در روند حرکتی تئاتر تغییر ایجاد کند و در نگاه اجتماعی آن تأثیر بگذارد. در این نسل کارگردان‌ها، نویسندگان و بازیگران خوبی رشد کردند که می‌توانستند آینده تئاتر را بیمه کنند. از میان کارگردان‌ها و نویسندگانی مانند نادر برهانی‌مرد، حسین کیانی، محمد یعقوبی، کوروش نربمائی، نغمه ثمنی، کیومرث مرادی و... خیلی‌هایشان از اواخر دهه ۷۰ کل کردند و دیده شدند. در میان جوانان آن نسل، شما نیز نویسندگی و کارگردانی کردید و شکل کار خودتان را هم داشتید. شما چند تئاتر اجتماعی تلخ و طنز مثل «بارک نبش خیابان»، «مردی که می‌خواست مرد بماند»، «آقای رزوا» یا «روی زمین» تولید کردید ولی از یک جایی به بعد دیگر خبری از شما نشد. چه اتفاقی افتاد که سال‌ها از تئاتر رفتید و مثل سایر تئاتری‌های هم‌نسل خودتان به فعالیت در این حوزه ادامه ندادید؟ و چه شد که سال گذشته تصمیم گرفتید دوباره به تئاتر برگردید؟

افروز فروزند: من نمی‌دانم اسم آن دوره‌ای که کار نکردم را چه بگذارم ولی به هر حال رغبتی برای کارکردن نداشتم. یک‌بار کمپانی بنز از مشتریانش می‌خواست که از ماشین بنز ایراد بگیرند تا به آنها جایزه بدهد، هیچ‌کس نتوانست این کار را انجام دهد جز یک خانم مسن. آن خانم مسن گفته بود که وقتی یک نفر پشت بنز می‌نشیند، دیگر نمی‌تواند پشت ماشین دیگری بنشیند. شاید اوضاع کار من همین‌طور بود، نمی‌خواهم بگویم آن دوره‌ای که من کارم را شروع کردم وضعیت تئاتر خیلی عالی بود ولی آن دوره حداقل پس از انقلاب تجربه نشده بود. زمانی که من در سال ۷۲-۷۱ دانشجو بودم، چراغ‌های اهرو تئاترشهر خاموش بود و در آن چندان کار نمی‌شد. بعد از اینکه دکتر رفیعی کار کرد، همه به تماشای تئاتر ایشان آمدند چون سال‌ها بود که کار نمی‌کرد؛ نمایش دکتر صادقی هم چنین شرایطی را داشت ولی همچنان جوان‌ها کار نمی‌کردند. در سال ۷۶ در کشور یک تحول اجتماعی به دولت اصلاحات رخ داد. کسانی در مراکز فرهنگی- هنری منصوب شدند که همه آدم‌حسابی بودند. من هیچ‌وقت دوره مدیریت مهندس سسلیمی را فراموش نمی‌کنم. آن دوره به جوان‌ها فرصت داده شد که بدون هیچ ادبیت و آزاری کارشان را انجام دهند. من یکی از خوش‌شانس‌ترین آدم‌ها هستم. اولین بار که متمم را به جشنواره تئاتر فجر دادم، در بازبینی پذیرفته شد. بعد از آن نمایشم را در جشنواره فجر به روی صحنه بردم و سپس آن به اجرای عمومی هم رسید. وضعیت خوبی در تئاتر شکل گرفته بود و تماشاگران می‌آمدند نمایش جوانان را می‌دیدند. من فکر می‌کردم که آن شرایط ادامه دارد ولی بعد از چند سال دوباره آفول کرد و یک‌بار دیگر شروع کردند به ادبیت‌کردن گروه‌های اجرائی. در آن شرایط من حوصله و تحمل جنگیدن با شرایط وقت تئاتر را نداشتم. اوضاع هشت سال اصلاحات برای من حکم همان اتومبیل بنز را داشت و من آن خانم مسن بودم. دیگر نمی‌توانستم پشت فرمان سیستم دیگری بنشینم؛ و به‌همین‌دلیل چند سال کار نکردم. البته این عقب‌کشیدن را اصلا تأیید نمی‌کنم، بلکه یک جابجایی حسرت آن را هم می‌خورم. من برای آنهایی که تحت هر فشاری به کارشان ادامه دادند احترام زیادی قائلم چون چراغ این تئاتر را روشن نگه داشتند. واقعیت این است که برخی می‌خواهند تئاتر کار نشود یا اگر کار می‌شود، همان‌طوری باشد که خودشان دوست دارند. بنابراین من آنهایی که در تئاتر ماندند و حرف‌شان را زدند تحسین می‌کنم و خودم هم گاهی افسوس می‌خورم که کاش می‌ماندم و عقب نمی‌کشیدم. نمایش «بهمن» تا حدودی نشان می‌داد که چرا ۱۲ سال کار نکردم. **۸۰ دهه ۸۰ و نیمه اول دهه ۹۰ یک سری اتفاقات و تحولات اجتماعی داشتم که نمایش‌نامه‌نویس‌های اجتماعی‌ای مانند شما فرصت کارکردن در آن زمینه‌ها را از دست دادند. شاید نمایش‌نامه‌نویسان اجتماعی که از صحنه تئاتر دور بودند، در این برهه زمانی درباره تغییر و تحولات پیش آمده نوشته باشند ولی این نوشته‌ها در صندوقچه‌شان ماندند و فرصت بروز و ظهور نایافتند. خیلی از این نمایش‌نامه‌ها هم ممکن است که در دوره‌های بعد دیگر آن خاصیت قبلی خودشان را نداشته باشند چون راجع به تحولات دهم ۸۰ و نیمه اول دهه ۹۰ نوشته شده‌اند. شما چطور با این فرصت از دست‌رفته کنار آمدید؟**

افروز فروزند: ببینید من اگر می‌خواستم نمایش‌نامه «مافیا» را هشت سال

پیش به روی صحنه ببرم اجازه اجرای آن را نمی‌دادند. عقب‌کشیدن من به‌دلیل

تبلی، لوس‌بازی یا نازکردن نبود، من می‌دیدم که هرچه بخواهم ارائه دهم،

یک بهانه‌ای می‌آورند و آن را نمی‌پذیرند. شاید من آدم بدقلقی هستم و دلم

می‌خواهد آن حرفی که دلم می‌خواهد را حتما بزنم. حتی در نمایش «مافیا»

هم خیلی‌ها گفتند این حرف‌ها را نزن. البته خوش‌بینخانه یا متأسفانه من در

نوشتن خیلی مراقب هستم که همه چیز را تگویم تا فردا روزی ریشه آن را نزنند.

من احساس می‌کنم نمایش «بهمن» و «مافیا» اگر قرار بود هفت، هشت سال

پیش اجرا شوند، اجازه اجرا نمی‌گرفتند. نمی‌خواهم بگویم که الان فضای تئاتر

به خوبی دوره آغازین فعالیت‌های هم‌نسل‌های من است، ولی مقداری فضا

نسبت به دوره قبلی بازتر شده و حداقل حرمت تئاتری‌ها بیشتر از چند سال پیش

حفظ می‌شود. البته مطمئنم این حرف من مخالفانی هم دارد.

لا در این مدت ترسی از فراموش‌شدن نداشتید؟

افروز فروزند: خیلی زیاد. یکی از دلایلی که دوباره کار کردم همین ترس از

فراموش‌شدن بود. از طرفی هرچه می‌گذشت، ترس از کارکردن و وسواس در من

بیشتر می‌شد ولی به‌هرحال تصمیم گرفتم کار کنم؛ فکر کردم نهایش این است

که می‌گویند خوب شد ۱۲ سال کار نکرد!

لا خانم عابدی، شما هم جز، همان نسل هستید ولی به کارتان ادامه دادید.

به‌رحال در آن دوران بخش بازیگری هم سختی‌ها و دشواری‌های خودش را

داشت. خانم فروزند به دشواری‌های بخش نویسندگی و کارگردانی اشاره کرد

که شاید بخشی از علت کم‌کاری یا دوری آن نسل از صحنه نمایش، ممیزی

و نگاه غالب در تئاتر بود. آیا این نگاه غالب در بازیگری هم وجود داشت؟

نگار عابدی: به هر حال آن نگاه غالب در بازیگری هم بی‌تأثیر نبود. در هنر،

تولید اندیشه می‌شود و افرادی که آن اندیشه را تولید کرده‌اند، تیمی را انتخاب

می‌کنند که به کمک آن تیم کارشان را در معرض دید مخاطب قرار دهند. به

هر حال آن اندیشه‌ای که من به‌عنوان بازیگر وظیفه دارم به آن از لحاظ سمعی

و بصری تجسم ببخشم نیز محدود می‌شود ولی بازیگر صدمه کمتری می‌بیند

تا یک نویسنده. این صدمه بیشتر از همه دچار نویسنده یا کارگردانی می‌شود

که می‌خواهد در اوج کیفیت هنری باقی بماند. من این‌طور فکر کردم که یک

بازیگرم و می‌توانم از این دوره به‌عنوان یک تمرین استفاده کنم. می‌توانم نقشی

را انتخاب کنم که با آن تفکر هنرمندانه و نقادانه‌ام نسبت به جامعه را نشان

دهم. من مستم به‌عنوان یک بازیگر بازنر است. همچنین می‌توانم از این فرصت

استفاده کنم و بروم دبای تصویر و سینما را هم امتحان کنم. من قبل از اینکه

چنین محدودیتی‌هایی در تئاتر به وجود بیاید، حاضر نبودم از تئاتر تکان بخورم.

آن زمان پیشنهاداتی در حوزه تصویر به من شد که اگر آنها را می‌پذیرفتم، به

جایگاهی که الان در تئاتر دارم، ۱۲ سال پیش در حوزه سینما رسیده بودم. در

آن سال‌ها آقای میرکرمی نقش زن اصلی فیلم «خیلی دور، خیلی نزدیک» که

خیلی کل کرد را به من پیشنهاد کرد که من به خاطر تئاتر آن را بازی نکردم. یا

سریال «پس از باران» هم همین‌طور.

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

تئاتر



نگار عابدی

گفت‌وگو با افروز فروزند و نگار عابدی کارگردان و بازیگر «مافیا»

روایت خیانت‌هایی که عادی شده‌اند

داشته‌ام. مسئولان که معلوم است چه نگاهی به این قضیه دارند ولی ما برای

جلوگیری و رفع این شرایط چه‌کار کرده‌ایم؟ ما چرا اخلاق و معرفت از وجودمان

رفته و به یکدیگر رحم نمی‌کنیم؟ چه در نمایش «بهمن» و چه در «مافیا» نگاه

من این بوده است. در هر دو نقد من نسبت به مردم است. من معتقدم اگر ما

مقداری منفعت‌طبی‌مان را کنار بگذاریم، واقعا وضعیت‌مان خیلی متفاوت با

الان می‌شود. ولی متأسفانه ما توقع داریم که بقیه این کار را کنند تا درست شود

و هیچ‌کس به خودش نقد ندارد. من که به خودم نزدیک هستم، نتوانم خودم را

درست کنم، پس چه انتظاری از تغییردادن دیگران دارم؟

لا بنابراین بازی مافیا هم به خاطر خود آنچه در بازی مافیا وجود دارد شکل

گرفته‌است؟

افروز فروزند: بله، البته من ابتدا بازی مافیا را به دلیل جذابیت‌هایی که داشت

انتخاب کردم و سپس فکر کردم قصه‌ای را انتخاب کنم که شباهتی به خود بازی

مافیا نداشته نباشد. یعنی در زندگی واقعی حرکتی جمعی صورت بگیرد برای

حذف یک نفر. پس در نهایت به این متن رسیدیم.

لا خانم عابدی، کاراکتر «بنفشه» شخصیتی است که خیلی به انتلکتل‌نول‌های

امروز ما شباهت دارد. از زنی است که هم می‌تواند به‌راحتی فال قهوه بگیرد،

هم اپرا گوش بدهد و هم پالتوی خزی بپوشد و از سفرهای اروپایی و کتاب‌هایی

که خوانده، بگوید. درواقع در وجود او به‌عنوان یک فرد تازه به دوران رسیده

یک دوگانگی وجود دارد که فکر می‌کند همه چیز را می‌داند ولی درواقع رشته

زندگی خودش را هم در دستش ندارد و این دوگانگی شخصیتی در زندگی

مشترکش هم تأثیر می‌گذارد. شما خودتان این کاراکتر را چگونه دیدید؟

نگار عابدی: من به اینکه کاراکتر بنفشه انتلکت باشد فکر نکرده‌ام. اگرچه

من خیلی از آدم‌هایی که ادعای انتلکت‌بودن دارند را هم در واقعیت قبول

ندارم چون انتلکت‌بودن چیزی است که باید از آدم تراوش کند. به نظر

بنفشه می‌خواهد ادای انتلکت‌بودن را دربیاورد. او در جمع دوستانی قرار

گرفته که همه به‌نوعی آدم‌های تحصیل‌کرده و روشن‌فکر جامعه هستند. البته

از هم‌سری که انتخاب کرده نشان می‌دهد که به دنبال پول و ثروت است تا

بتواند هر آرایشگاهی که دلش می‌خواهد برود و هر لباسی که دلش می‌خواهد،

بپوشد. اصلا نوع پوشش بنفشه در میهمانی با همه متفاوت است. میهمانی

یک میهمانی خودمانی است که همه لباس‌های ساده پوشیده‌اند ولی این خانم

جوری لباس پوشیده که انگار می‌خواهد به اپرا برود. بنفشه می‌خواهد ادای

روشن‌فکرها را در بیاورد، چیزی که نمونه‌اش در میان زنان جامعه ما دیده

می‌شود. او چون در جمع روشن‌فکرها قرار گرفته، می‌خواهد کم نیاورد و بگوید

که من هم روشن‌فکرم. با وجود این، بنفشه در مونولوگی که می‌گوید، شخصیت

واقعی خودش را نشان می‌دهد. او در آن مونولوگ یک حرف عامیانه می‌زند

و می‌گوید به من چه ربطی دارد؟ من می‌خواهم زندگی کنم. متأسفانه این

جمله‌ای که بنفشه می‌گوید، حرف ۹۰ درصد مردم ایران است؛ چه تحصیل‌کرده

ما فقط به منفعت خودمان فکر می‌کنیم.

لا بازی مافیا درباره دروغ‌گفتن است و به آدم‌ها کمک می‌کند که دروغ

بگویند ولی انگار این بازی مافیا در نمایش شما دارد معکوس عمل می‌کند و

آدم‌ها را به سمت راست‌گویی می‌برد.

افروز فروزند: شاید راست‌گویی آن در توصیفاتی است که کاراکترها

در ابتدای نمایش از خودشان ارائه می‌دهند. آن بخش راست‌گویی است

ولی در واقعیت، مافیا با راست‌گویی پیش نمی‌رود. اگر همه بخواهند

با صداقت مافیا بازی کنند، بازی همان اول تمام می‌شود. جذابیت بازی

مافیا همین دروغ‌گفتن است؛ دروغی که در ماها نهاده‌یه شده است. شما

تا دروغ‌گوی خوبی نباشید، مافیایاز خوبی نخواهید بود. جالب است که

ما با افتخار می‌گوییم مافیایاز خوبی هستیم! این جمله یعنی دروغ‌گوی

خوبی هستیم. انگار این‌وجه دروغ‌گویی بازی مافیا به بخشی از جامعه‌مان

سرایت کرده است. گویا چیکده‌ای از این‌آدم‌های ۸۰، ۲۰ میلیونی

در این‌جمع چندنفره قرار گرفته است. این‌وجه بازی مافیا کمک کرد که این

نمایش یک عفتی هم پیدا کند که این برای خودم خیلی جذاب بود.

لا البته کاراکترهای نمایش مافیا مخصوصا بنفشه و همسرش غلام‌رضا نشان

می‌دهند که خیلی دروغ‌گوهای خوبی نیستند.

افروز فروزند: بله، لزوما آدم‌های دروغ‌گو، دروغ‌گوهای خوبی نیستند. من

خودم دروغ‌گوی خوبی هستم ولی خیلی دروغ نمی‌گویم، شاید یکی از دلایلی

که آدم‌های اطرافم دروغ‌های مرا باور می‌کنند این باشد. من نمایش‌های من را یک

دروغ نمی‌گویم. کاراکترهای نمایش مافیا خیلی راحت دروغ می‌گویند ولی

ممکن است این دروغ‌ها باورپذیر نباشد. مثلا بنفشه که مدام با کوشی خودش

ور می‌رود و به غلام‌رضا می‌گوید که نازنین با فلان خانم تماس گرفته، تلاش

دارد کاری که می‌کند را پنهان کند ولی مشخص است که دارد شیطنت می‌کند.

نگار عابدی: بعید نیست که بنفشه یک‌سری شیطنت کند ولی شیطنت او

عمیق و ریشه‌دار نیست. من فکر می‌کنم که او در حد SMS‌زدن و احوالپرسی‌کردن

شیطنت می‌کند. از نوع از دواجی که بنفشه با غلام‌رضا داشته، کاملا مشهود است

که او اصلا عاشق نیست و زیاد با عشق سروکار ندارد. او همیشه دارد به این

قضیه نگاه می‌کند که چگونه مهناز و احمد عاشقانه زندگی می‌کنند یا منیر و

شهرام عاشق هم بوده‌اند! ازدواج خودش از روی عشق نبوده، بلکه از روی میزان

حساب بانکی غلام‌رضا بوده است. خود غلام‌رضا هم این را می‌داند و می‌گوید اگر

پول نداشتم تو یک تانیه هم با من نمی‌ماندی. البته بنفشه آدم بدی هم نیست.

اتفاقا او یک آدم ساده و مهربان است، کم‌اینکه آلارم گوشی‌اش را تنظیم کرده

تا غلام‌رضا قرص‌هایش را بخورد. با وجود این، زندگی در کنار غلام‌رضا خیلی

برایش جذاب نیست و دوست دارد که یک مقدار شیطنت کند. او حتی بدون آنکه

منظور خاصی داشته باشد، به جای حرف‌زدن با آریا یا مهناز، با پسرهای جوان

گروه صحبت می‌کند. انگار که می‌خواهد خودش را با این کار تخلیه کند. او خیلی

روپایارِ داز است و خودش را معمولا در کنار هنرپیشه‌هایی مانند تونی کرتیس

می‌بیند. بنابراین به نظر او یک شیطنت خیلی ساده می‌کند و این‌گونه نیست که

کارش یک خیانت خیلی اساسی به همسرش باشد.

روی صحنه آبی

مقایسه چند تئاتر

یک بازی ذهنی و فرهنگی

جواد رنجبر درخشیلر

یک تماشاگر حرفه‌ای تئاتر

در سال چند نمایش می‌بیند؟

از بین این نمایش‌ها چند تا در

یادش می‌مانند؟ نمایش‌های در

یادمانده‌ها چگونه می‌مانند و

چگونه در ذهن تماشاگر به زندگی

ادامه می‌دهند و متحول می‌شوند؟

در سال گذشته ده‌ها نمایش

روی صحنه رفت؛ از تئاترهای بزرگ